



رحیم محمودی

آلمان، هانوفر، خرداد سال 1391 شمسی ( سال 2012 میلادی )

## دکتر جعفر شفیعی در آستانه قیام

بامشاهده سایت انترنیتی رهبر مبارز و خستگی ناپذیر دکتر جعفر شفیعی خاطرات زیادی از تلاش و فعالیت‌های شبانه روزی آن انسان بزرگ و محبوب کارگران و زحمتکشان برایم زنده شد و بفکرنوشتن آن خاطرات افتادم. آشنای بنده با دکتر جعفر شفیعی به بعد از پیروزی مردم ایران بردستگاه استبداد پهلوی بر میگردد. در جمعیت دفاع از زحمتکشان و حقوق ملی خلق کرد ( بوکان ) با او آشنا شدم. دکتر اوایل سال 1357 برای مبارزه علیه رژیم دیکتاتور صدام و کمک به پیشمرگان اتحادیه میهنی به کردستان عراق رفته بود. آغاز قیام برای رهبری و سازماندهی جنبش انقلابی خلق کرد به کردستان ایران برگشت. قرار بر این شد، در میتینگ میدان فوتبال، در رابطه با جنبش کردستان و آینده آن و جنگ افروزی حکومت مرکزی صحبت کند. خبر را در مجمع عمومی به اطلاع رفقا رساندم و تصمیم گرفتیم در این میتینگ شرکت کنیم. در آن زمان شور انقلابی مردم بالا بود، زمان به سرعت پیش می رفت و همه رفقا به شرکت در ان میتینگ رای دادند. پس باید در فکر تدارک رفتن به شهر می بودیم. وسیله نقلیه آن زمان روستا، دو ماشین مسافرکشی یکی جیب دیگری سیمرغ بود. این دو ماشین کافی نبود پس باید فکری دیگری می کردیم. دو نفر از دوستان حاضر در جلسه تراکتور داشتند، از آنها تقاضا کردیم، ما را به شهر بوکان منتقل کنند. صبح زود در میدان روستا حاضر شدیم تا کسانی که می

خواهند در میتینگ شرکت داشته باشند با تراکتور منتقل شوند. ساعت 8 صبح همه ما جوانان جمع شدیم سوار بر تراکتور با شعار دادن و سرود خواندن به طرف شهر حرکت کردیم. در میان راه با استقبال گرم مردم روستاهای کنار جاده روبه رو شدیم. در روستای یکشوه توقف کوتاهی کردیم، آب نوشیدیم و سرود خواندیم. چند نفر از جوانان یکشوه منجمله رفیق رحمان حسین زاده به ما ملحق شدند و به شهر آمدیم. وقتی به جاده کمربندی بوکان رسیدیم از تراکتورها پیاده شدیم و با شعار دادن به طرف میدان فوتبال راه افتادیم. از طرف مبارزین شهر بوکان بخصوص مبارزین کومه له که در جمعیت دفاع از حقوق ملی خلق کرد (بوکان) فعال بودند، با استقبال گرمی روبرو شدیم. پلاکارتهای که در تظاهرات چند روز پیش تیکان تپه نوشته بودیم بالا بردیم. هنوز دکتر جعفر در میدان میتینگ حاضر نشده بود. میدان از شور و شوق انقلابی موج میزد. مرتب از بلندگوهای بزرگ که در میدان نصب شده بودند، سرودهای انقلابی پخش می گردید و مردم را به مبارزه تشویق می کردند. بعد از چند لحظه ای دکتر جعفر همراه چند نفر وارد میدان شدند. مردم از دیدن دکتر جعفر که لباس پیشمرگ به تن داشت و کلاشینکی، بردوش گذاشته بود، خوشحال و برایش کف زدند. ایشان پشت میکرفون قرار گرفتند و سخنرانی خود را با این کلمات شروع کرد. من از طرف خودم و دوستانی که این میتینگ را سازمان داده اند به شماها درود می فرستم. می خواهیم امروز بار دیگر به دولت مهندس مهدی بازرگان گفته باشیم خلق کرد همراه دیگر خلقهای ایران، درس رنگونی رژیم دیکتاتور پهلوی نقش داشته است. و خلق کرد حق دارد، سرنوشت خود را در دست خود بگیرد. ما خواهان کردستان آزادیم، ما می خواهیم کارگران و زحمتکشان کردستان دیگر لازم نباشد برای پیدا کردن کار به شهرهای دیگر ایران بروند. دیگر لازم نباشد کارگران کرد خانواده هایشان را تنها بگذارند و راهی سرنوشتی نامعلوم شوند. دیگر نباید زنان کرد که صبح از خواب بیدار می شوند به بچه هایشان بگویند پدرتان، که از شرکت برگشتند برایتان هدیه می آورند. دل کوچک کودک را به این خوش کنند تا کودک بتواند روز دیگری، دوری از پدر را پشت سر بگذارد. ما خواهان برابری زن و مرد هستیم. ملت کرد خواهان دانشگاه و مدرسه است. ما خواهان بیمه بیکاری برای کارگران بیکار هستیم. ما خواهان درست کردن جاده و کارخانه در کردستان هستیم. در همان وقت که دکتر جعفر مشغول سخنرانی بود، کاک صلاح مهدی از طریق رفیق مینه حسامی تقاضا کرد، پلاکارت مشت گره کرده را پایین آوریم. رفیق مینه حسامی درخواست کاک صلاح مهدی را با رفیق سلیمان در میان گذاشت، که کاک

صلاح مهتدی تقاضای پایین آوردن پلاکارت مشت گره کرده را دارد. و از طرف رفیق سلیمان جواب رد گرفت. این بار مجبور شد که خودش بیاید، گفت: افراد مکتب قران پیش من آمده‌اند، ازدیدن پلاکارت داس و چکش تیکان تپه‌ایها نا خوشنود هستند. خواهش می‌کنم این پلاکارت را پایین آورید، تافضای میتینگ بهم نخورد. ولی ما قبول نکردیم و گفتیم: پلاکارت باید باشد زیرا این نشانه باورهای ماست. کاک صلاح اصرار زیادی کرد اما نتیجه نگرفت. بعد خواهش کرد حال که پلاکارت را پایین نمی‌آورید حداقل داس و چکش را با یک تکه کاغذ سفید، پنهان و سانسور کنید تا فضا متشنج نشود. و ما هم قبول کردیم. با این کار مکتب قرانیها را آرام کرد. در ضمن گفت: بمن می‌گویند که کمونیستهای تیکان تپه پرچم قرمز داس و چکش را بالا برده‌اند و می‌خواهند حکومت کمونیستی پیاده کنند. از این حرکت شماها ناراحتند پس بین ما و مکتب قرآن امکان درگیری هست. در آن زمان کاک صلاح مهتدی بعنوان کمونیست در شهر بوکان شناخته می‌شد و حرف اول را می‌زد. دکتر در شهر بوکان اقدام به دایر کردن درمانگاه برای خدمت به محرومان جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان کرد. ایشان دکتری بود از نزدیک با درد و رنج جامعه کردستان آشنا بود. روزانه میدید که زحمتکشان قادر به پرداخت هزینه‌ی بیمارستان نیستند. از راه تخصصش به آنها کمک میکرد. این همه تواضع و فروتنی را دیدم به خود اجازه دادم راحت مشکل روستای تیکان تپه را با ایشان در میان بگذارم، که مردم از نبود دکتر رنج می‌برند. صحبت‌های مرا شنید و گفت آیا هفته‌ای دو روز، برای دیدار بیماران خوب است؟ احتمالاً به درمانگاه تیکان تپه بیایم، در ضمن پیشنهاد کرد اول مسله را با مردم روستا در میان بگذاریم که ببینیم عکس العمل مردم چگونه است و آیا دوست دارند ما به آنها کمک کنیم؟ مسجد جای پاتوق اهالی روستا است و وقتیکه بنده از شهر برگشتم، در جلسه‌ی شبانه مسجد مطرح کردم که، دکتر جعفر شفیعی حاضر است هفته‌ای دو روز در درمانگاه، بیماران روستا را معالجه کنند. خبر موجب خوشحالی حاضرین در جلسه گردید. روز بعد به مطب دکتر سر زدم و خوشحالی مردم روستا را به ایشان اطلاع دادم. روزهای دوشنبه و جمعه همراه صادق حسن پور (آغا) به درمانگاه می‌آمدند. بعد از چند هفته دهات دوربر خبردار شدند دکتر جعفر شفیعی در درمانگاه تیکان تپه مریضها را رایگان معاینه می‌کنند. روستاهای دوربر به درمانگاه مراجعه می‌کردند اما، وسایل حمل و نقل کم بود. کسانی که به درمانگاه مراجعه می‌کردند شب دیر وقت به روستای خودشان برمی‌گشتند. این وضع دکتر را خیلی رنج می‌داد و در فکر کار آسانی برای این

مریضها بود. پیشنهاد کرد لازم نیست مریضها این همه راه را با پای پیاده به اینجا بیایند. ما میتوانیم به روستاهایشان سر بزنیم و برایشان آسان کاری کنیم. دکتر جدول زمانی تهیه کرد که همراه ما وبه نوبت به روستاها سر میزدیم. در ضمن گفت اگر بیمار اورژانس داشتند به درمانگاه تیکان تپه و یا شهر بوکان بیاورند. مشکل روستایان تزریق آمپول بود. همزمان دکتر در حال آموزش چند نفر از جوانان پسر و دختر بود که بتوانند به شیوه علمی برای بیماران روستا، آمپول تزریق کنند. همیشه می گفت کار این جوانان از کار دکترها با ارزش تر است. دکتر نسخه مینویسد ولی اگر کسی نباشد این آمپولها را تزریق کند بیمار خوب نمی شود. ایشان علاوه بر نسخه نویسی، همزمان دکتر زخمهای اجتماعی بود که سالهای سال بدست حکمرانان ایرانی علیه کارگران و زحمتکشان و ملت کور ایجاد شده بود. همراه داروهایش کتاب هم داشت و در اختیار علاقمندان میگذاشت. همیشه توصیه میکرد در گروههای چند نفری مطالعه کنند تا بهتر درک کنند، زیرا کارگران و زحمتکشان روستا بیسواد یا کم سواد هستند. مدتی بود بنده با رفیق حسن سلطانی هوای پیشمرگ شدن در کردستان عراق بصرمان زده بود. چند روز بعد در مقر جمعیت بوکان دوفری دکتر را دیدار کردیم و تصمیم خودمان را باایشان در میان گذاشتیم؛ اما بجای اینکه جواب مثبت بدهد، ما را به خانه خویش دعوت کرد، تا با ما صحبت کند. بعد از ظهر آن روز به خانه اش رفتیم، اما در طول راه با هم صحبت می کردیم و تصمیم داشتیم پیشمرگ کومه له ی مارکسیت لنینسیت کردستان عراق بشویم. بنظرمان چنین می آمد، این تصمیم، او را حتما خوشحال می کند. چون ایشان از طرف سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران- کومه له مدتی در آنجا پیشمرگ بود و از نزدیک با منطقه آشنا بود. همینکه به منزلش رسیدم چای جلو ما گذاشت. در حال نوشیدن چای روبما کرد و بالبخند شیرینش گفت: چرا پیش کومه له مارکسیست لنینسیت کردستان عراق میروید؟ در حالیکه کردستان ایران به پیشمرگانی مثل شماها احتیاج دارد. کومه له تشکیلات خود را علنی نکرده بود، اما به شیوهی مخفی اعلامیه هایش به دفتر جمعیت بوکان آورده میشد و در دسترس علاقمندان قرار میگرفت. فکرنمی کردیم در آینده نه چندان دور، رژیم تازه بقدرت رسیده به کردستان حمله خواهد کرد، تا دستاوردهای انقلاب را یکی پس از دیگری از مردم باز پس بگیرد. اما، کومه له ی چپ و سوسیالیست این پیش بینی را کرده بود و تصمیم به مقاومت در برابر رژیم گرفته بود. دکتر جعفر نبض فضای روحی و درونی ما را درست داشت و گفت « اشتباه نکنید، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران-

کومه‌له، پیش بینی آنرا کرده، که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی به کردستان حمله خواهد کرد. «در این حالت ما باید در مقابل رژیم مقاومت کنیم و از کردستان انقلابی دفاع کنیم. برای مقابله با رژیم باید کارگران و زحمتکشان راسازماندهی و رهبری کنیم. ما را به هسته مطالعاتی متشکل از رفقا: محمد بداغی، رحمان حسین زاده و رفقای جانباخته رسول منصوری، زنده یاد سعید محمدی (سعید حاجی غفور) و چند نفر دیگر (که از آوردن اسامی آنها خوداری می‌کنم) دعوت کرد. مسله مصادر زمین در روستای تیکان تپه مطرح شد و دکتر جعفر تنها چهره سیاسی پیشتاز و شناخته شده ای بود که در صف مقدم برای تقسیم زمین در حرکت بود. دکتر یکی از پیشروان بود که با دقت مراقب بود این حرکت با شکست روبرو نشود. مردم و مبارزین را تشویق می‌کرد به قدرت خود اعتماد به نفس داشته باشند. در کشف و افشای توطئه‌های احتمالی مالکان، دو دلی به خود راه ندهند. خبر به اتحادیه‌ی رنجبران رسیده بود که، احتمال حمله مسلحانه از طرف مالکان منطقه به روستای تیکان تپه وجود داد. دو قبضه تفنگ ژ3 برای حفاظت از روستا به زحمتکشان روستا داد، تا در مقابل مالکان زمیندار مسلح شوند. برای ادامه کاری احتیاج به پشتیبانی زحمتکشان منطقه داشتیم. در روستای حاجی که‌ند اتحادیه‌ی دهقانان اعلام موجودیت کرده بود و برای همبستگی با اتحادیه‌ی دهقانان حاجی که‌ند عازم این روستا شدیم. مراسم بزرگی به مناسبت تشکیل اتحادیه‌ی دهقانان برپا شده بود، که نمایندگان بیش از ۲۵ روستا در آنجا حضور داشتند و پیام می‌خواندند. نوبت ما رسید رفیق جانباخته سعید ملاپور، مجری برنامه در بیاناتش گفت: «حرکتی که زحمتکشان روستای حاجی که‌ند به آن دست زده‌اند قابل برگشت نیست. چونکه از طرف زحمتکشان منطقه مورد پشتیبانی قرار گرفته است. پیامی که اکنون خوانده میشود از طرف اتحادیه‌ی رنجبران تیکان تپه است. روستای که قهرمانی مثل سلیمان دردامن خود پرورده کرده است. خواندن پیام از طرف اتحادیه به من واگذار شده بود. پیام به زبان کردی و فارسی نوشته شده بود دو روز روی پیام کردی تمرین کرده بودم تا بصورتی روان پیام را قرائت کنم. ولی نتوانستم پیام را به کردی قرائت کنم، بناچار پیام را به فارسی خواندم. وقتی که پیام تمام شد، خجالت زده از میکروفون دور شدم و به میان جمعیت برگشتم. دکتر جعفر بسویم آمد و در کنارم ایستاد. بمن گفت خسته نباشید و ناراحت نباش که نتوانستی به کردی پیام را قرائت کنید. این ظلمیست که دشمنان ملت کرد بر ما روا داشته‌اند و

اجاز نداده‌اند که ما در مدرسه زبان مادری بیاموزیم . حال نوبت ماست که مطلقاً  
اجاز ندهیم این ظلم و ستم به نسل آیندگان منتقل شود «

مسائل حاد سیاسی پس از قیام، بویژه در بهار ۵۸، تلاش‌های بود که از سوی اربابان منطقه، به منظور در انقیاد داشتن دهقانان و زحمتکشان صورت داده می شد . و در این راستا دستجات مسلحی را شکل داده بودند. رفیق دکتر جعفر در ایجاد اتحادیه‌های دهقانان و مسلح کردن آنها برای مقابله با تجاوزات اربابان تلاش فراوانی می کرد. اربابان منطقه فیض الله بیگی در روستای سرا، جلسه عشایری با همکاری رشید حیدری تشکیل داده بودند و در آن جلسه تصمیم گرفته بودند دستجات مسلح برای سرکوب روستائیان تشکیل دهند. بدین معنی اگر زمین یکی از مالکان منطقه، توسط زحمتکش\_\_\_\_\_ان مص\_\_\_\_\_اداره میشد\_\_\_\_\_، این دستجات فوراً زحمتکشان را مورد حمله مسلحانه قرار میدادند. رفقای جمعیت بوکان برای مقابله با حمله احتمالی مزدوران و مالکان، جلسه ای تشکیل داده بودند و به این نتیجه می رسند حرکت ضد انقلابی و عشایری به رهبری رشید حیدری در حال شکل گیری است . و باید در نطفه خفه شود. جمعی از فعالین جمعیت، که اکثراً اعضای کومه نیز بودند به روستای تیکان تپه آمدند. ۴ نفر از ما یعنی رفقا: حسن سلطانی، من و دونفر دیگر... و رفقای بوکان، هاشم رضائی، محمد امین حسامی، خالد سیادت و رفقای جانباخته دکتر جعفر شفیعی، علی نادری (علی ناچیت) تصمیم گرفتیم به روستای قدیم برویم تا رشید حیدری را دستگیر کنیم. اطلاع داشتیم برای رژیم جمهوری اسلامی مزدوری می کند و می خواهد سیستم جاش (مزدور) پروری را در منطقه بوجود بیاورد. با رفقا سوار ماشین شدیم و به طرف روستای قدیم حرکت کردیم. از روستای قشلاق حاجی شهاب رد شدیم به رفقا هشدار دادیم که نباید چراغ ماشینها روشن گردند، چونکه مرتجعین با مشاهده نور چراغ متوجه حضور ما خواهند شد. اما رفیق جانباخته علی نادری قبول نکرد و می گفت منطقه را خوب می شناسد و هنوز زود است که چراغ ماشین را خاموش کند. ما حرکتمان را ادامه دادیم و آنقدر به روستا نزدیک شدیم که دیگر مجبور بودیم از روستا عبور کنیم . و انمود کردیم که به روستای سماقان می رویم. نیم ساعتی از روستا دور شدیم، دوباره برگشتیم. مثل دفعه اول از روستا عبور کردیم و کنار روستا ماشینها را پارک کردیم و پیاده به روستا برگشتیم، اما آنها هوشیار شده بودند و با تیراندازی مواجه شدیم و نتوانستیم کاری که قصد انجامش را داشتیم به

پایان برسانیم. در راه بازگشت و کنارروستای تیکان تپه، ماشین را نگاه داشتیم. از ماشین پیاده شدیم ولی متوجه حضور چوپان روستا نشده بودیم که باگله گوسفندان در حال استراحت بود. چوپان گفت: کی هستید؟ خودمان را معرفی نکردیم و به بیراهه زدیم زیرا، دوست نداشتیم که چوپان ما را بشناسد، چونکه نگران پخش خبر بودیم. چوپان همکار خود را به روستا فرستاده بود و درخواست کمک کرده بود. اهالی از روستا بیرون زده بودند. در این حالت ما وارد روستا شدیم، از ما خواستند که تفنگهایمان را برای دفاع از روستائیان به مردم نشان بدهیم. ولی تفنگها در دسترس نبودند. حسن داشت مردم را آرام میکرد و میگفت: خبری نیست نگران نباشید بیخود این همه فشنگ را هوا نکنید. ما به روستای "قدیم" حمله کرده بودیم و موفق نشده بودیم تا رشید حیدری را دستگیر کنیم و نگران بودیم که اقدام ما برای دستگیری رشید حیدری در میان مردم پخش شود. 28 مرداد سال 1358 که خمینی فرمان یورش به کردستان را صادر کرد، شهر سقز بدست نیروهای سپاه و ارتش ضد انقلابی جمهوری اسلامی اشغال شده بود. بوکان هنوز اشغال نشده بود. ولی ما و کسانی که با جمعیت دفاع از زحمتکشان و حقوق ملی خلق کرد (بوکان) همکاری می کردند در یکی از باغهای روستای قازانتا در حال سازماندهی و آماده سازی برای مقابله با رژیم جمهوری اسلامی بودیم. بحث روشنفکری داغ بود و عده ای میگفتند که مبارزه مسلحانه در حال حاضر درست نیست و باید به شهر برگردیم و به کارخانه ها برویم و کارگران را از حمله رژیم به کردستان آگاه کنیم. در میان رفقای کومه له دو نظر مطرح شد. نظر اول می گفت به منطقه سردشت برویم و در تدارک منطقه آزاد شده و پشت جبهه برای خودمان باشیم. نظر دوم توسط دکتر جعفر نمایندگی میشد و رو به همه رفقا گفت: من از طرف کومه له اگر تنهای تنها هم باشم در منطقه میمانم، در این شرایط که خلخالی آخوند جلاد به کردستان آمده دسته دسته از فرزندان انقلابی ما را اعدام میکند، رعب وحشت راه انداخته وجدان سیاسی به ما حکم می کند که کنار این مردم انقلابی باشیم و تنهاشان



عکس مربوط به متینگ سال 57 میدان فوتبال شهر بوکان است.